

تروریسم و گذار آمریکا از یکجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی در سازمان ملل

ستاره طاهرخانی^۱

چکیده: این مقاله دارای دو بخش عمده می‌باشد، بخش اول به بررسی رویه رأی دادن آمریکا در مجمع عمومی و نحوه همسوس شدن یا هم‌رأی شدن آن کشور با دیگر کشورها در مجمع عمومی اختصاص دارد که به‌منظور مشاهده و مذاقه یکجانبه‌گرایی آن کشور صورت می‌گیرد و در این خصوص از پژوهش‌های موردی و کمی استفاده می‌شود. بخش دوم به مسائل مربوط به تروریسم و مشکلات آمریکا پس از یکجانبه‌گرایی در مورد عراق و به تغییر رویه آمریکا در سازمان ملل می‌پردازد و در نهایت به مسأله تقابل غیرعادی دولت آمریکا با «چندجانبه‌گرایی مثبت» دولت‌های پیشین آن کشور و در عین حال به اهمیت کسب مشروعیت و اجازه سازمان ملل حتی برای قدرتمندترین دولت که رهبرش فعالانه در جستجوی به حداقل رساندن محدودیت‌های سیاسی و حقوقی بین‌المللی بر تصمیمات امنیت ملی خود می‌باشد، اذعان دارد.

واژگان کلیدی: تروریسم، سازمان ملل، شورای امنیت، هژمونی، یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی.

۱. بررسی رویه رأی دادن آمریکا در مجمع عمومی

باتوجه به علاقه دوباره به چندجانبه‌گرایی به‌عنوان رویه‌ای مهم در روابط بین‌الملل، از سوی دانشگاهیان آمریکا در دهه ۱۹۹۰، که احتمالاً جورج بوش رئیس‌جمهور سابق آمریکا و درخواست او مبنی بر یک نظم نوین جهانی که در آن حکومت آمریکا بیشتر پذیرای تمایلات جهانشمول، بازدارندگی مبتنی بر همکاری و اقدام

۱. خانم ستاره طاهرخانی، دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل.

مشترک علیه تجاوز می‌باشد، جرقه‌های آن را زد، رابرت کوهن و دیگران، تعهد آمریکا به چندجانبه‌گرایی را به عنوان «اجرای سیاستهای هماهنگ ملی در گروه‌های متشکل از سه دولت یا بیشتر» مجدداً ابراز نمودند.^(۱) باتوجه به اینکه چندجانبه‌گرایی برای مدت طولانی موضوعی اصلی در مطالعات سیاست خارجی کانادا بوده است، مقاله کوهن در مجله کانادایی به چاپ رسیده و تماماً به این موضوع پرداخته است. تام کیتینگ نیز در دهه ۱۹۹۰ به این ادبیات افزوده است.^(۲) در واقع رویه چندجانبه‌گرایی کانادا را می‌توان مرجعی برای قضاوت تعهد آمریکا به آن، در نظر گرفت.

با این وجود زمینه‌هایی که نشان دهنده تردید نسبت به ثبات تعهد آمریکا نسبت به چندجانبه‌گرایی است، موجود می‌باشند. آمریکا در مذاکرات مربوط به معاهده مواد منفجره زمینی ۱۹۹۷ و معاهده دادگاه جنایی بین‌المللی ۱۹۹۸، نه تنها از رهبری جامعه جهانی امتناع ورزید بلکه از امضای موافقتنامه‌هایی که مورد حمایت اکثریت دولت‌ها و بیشتر متحدان غربی خود بود خودداری نمود. این رفتار منجر به انتشار مقاله‌ای از سوی اکونومیست، مجله بریتانیایی که معمولاً از آن به‌عنوان مدافع رادیکالیزم یا احساسات ضدآمریکایی یاد نمی‌شود، گردید که در آن آمریکا را به جای حامی حقوق بین‌الملل، دوستی غیرصمیمی و ریاکار خواند. شاخص‌های عمده چندجانبه‌گرایی، مذاکره و حمایت از هنجارهای جدید بین‌المللی می‌باشند. آمریکا سابقه تأسفباری از تردید، یا کارشکنی صریح در توسعه حقوق بین‌الملل دارا می‌باشد. آمریکا بسیاری از معاهدات حقوق بشر را تنها پس از به تصویب رساندن بسیاری از کشورهای دیگر تصویب نموده است؛ ۴۰ سال برای تصویب معاهده نسل‌کشی، ۲۸ سال برای پیمان ضد تبعیض نژادی، حتی ۲۶ سال برای معاهده حقوق مدنی و سیاسی؛ مهمترین معاهده، طول کشید. بیش از ۱۶۰ کشور پیمان ممنوعیت تبعیض علیه زنان را تصویب نموده‌اند به جز ایالات متحده، پیمان حقوق کودک را تنها دو کشور در جهان تصویب نکرده‌اند... و حتی وقتی آمریکا معاهدات را تصویب نموده با الحاق تحفظات گسترده مانع اجرای آنها در داخل شده است. توجه اندکی برای ساز و کارهای نظارتی تأمین‌شده توسط معاهدات و همچنین دادگاه بین‌المللی لاهه قائل بوده است... در میان متحدانش، آمریکا فقط با دادگاه دائمی بین‌المللی جنایی که ۱۲۰ ملت آن را در جولای ۱۹۹۷ مورد تأیید قرار دادند مخالفت می‌کند زیرا نتوانست معافیت کامل برای سربازان خود به دست

آورد.^(۳) در ارزیابی تعهد نسبت به چندجانبه‌گرایی، سازمان ملل نیز مرجعی مهم به شمار می‌رود. اما باید به یکجانبه‌گرایی آمریکا در سازمان ملل در انتخاب دبیرکل (خاویر پرز دکوئیاری) و بحران مالی پیش‌رونده که عدم پرداخت بدهی‌های آمریکا آن را باعث شد، توجه نمود.^(۴) ماهیت آشکار یکجانبه‌گرایی رأی‌دادن آمریکا در مجمع عمومی در دهه ۱۹۸۰ ممکن است هر ناظری را تحت‌تأثیر قرار دهد. در آخرین سال ریاست جمهوری بوش پدر - پس از پایان جنگ سرد و فرض ایجاد یک نظم نوین جهانی - نماینده آمریکا در چهل‌وهفتمین جلسه مجمع عمومی به ۶۱ درصد قطع‌نامه‌های نهایی تأییدشده توسط اکثریت اعضا رأی منفی داد. این پیشینه حتی با اسرائیل - دومین عضو ناسازگار - که تنها ۴۵ درصد مخالف اکثریت رأی داده همخوانی ندارد.

بنابراین، در این قسمت به بررسی سه سؤال می‌پردازیم: اول؛ آیا رفتار آمریکا در مجمع عمومی با ادعای آمریکا مبتنی بر تعهد نسبت به چندجانبه‌گرایی مطابقت دارد یا خیر؟ دوم؛ آیا دوران ریاست جمهوری ریگان و بوش را می‌توان آغاز و پایان یکجانبه‌گرایی قلمداد کرد یا اینکه پدیده‌ای دائمی در میان دولت‌های جمهوری خواه و دموکرات به شمار می‌رود؟ (احزاب مختلفی ممکن است کنگره و ریاست جمهوری را به‌طور همزمان در کنترل داشته باشند، و کنگره ممکن است گاهی اوقات نقش مهمی در موضوعات سازمان ملل همانند پرداخت بدهی‌های آمریکا داشته باشد. معمولاً رئیس جمهور در سیاست‌گذاری خارجی، انتخاب نماینده برای سازمان ملل و عموماً سیاست سازمان ملل مهم‌ترین نقش را دارد). سوم؛ آیا می‌توان توضیح بدیلی را برای یکجانبه‌گرایی آمریکا براساس نظریه سنتی واقع‌گرای قدرت بزرگ شرح داد؟^(۵)

۱-۱. تعهد نسبت به چندجانبه‌گرایی

مطالعه عمده جان راگی در مورد چندجانبه‌گرایی، با عنوان موضوعات چندجانبه‌گرایی، دو تعریف موسع و مضیق را از این واژه ارائه می‌کند. تعریف مضیق یا آنچه راگی تعریف رسمی می‌خواند همان تعریفی است که قبلاً از کوهن مطرح شد. این تعریف تنها بر هماهنگی سیاست‌گذاری یا اقوام مشترک توسط سه ملت یا بیشتر تمرکز دارد. راگی این تعریف را این‌گونه گسترش می‌دهد: شکلی نهادی شامل هنجارها، رژیم‌ها، و سازمان‌های رسمی چندجانبه‌گرا، که روابط میان سه دولت یا بیشتر را

براساس اصول عمومیت یافته رفتار، هماهنگ می‌سازد. او چندجانبه‌گرایی را با نظریهٔ ثبات هژمونیک مرتبط می‌سازد و بر اهمیت قضاوت در مورد سرشت رهبری هژمون تأکید می‌کند. تمام هژمونی‌ها همانند هم نیستند و رهبری آمریکا از جنگ جهانی دوم تا به حال چندجانبه‌گرا توصیف می‌گردد. او ادعا می‌کند که آمریکا ترجیح خود به چندجانبه‌گرایی را در خلق طرح مارشال، نظام ملل متحد، نظام اقتصادی برتن وودز، و اتحاد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نشان داد: در تمام این سیاستگذاری‌ها، حکومت آمریکا سعی در ایجاد یک فضای باز رسمی داشت. شراکت، مشاوره، و اجماع با سایر دولت‌ها از ارزش‌های عملیاتی چندجانبه‌گرایی می‌باشند.^(۶)

«پیتر کوهی» تعهد آمریکا به چندجانبه‌گرایی را به سیاست داخلی مرتبط می‌سازد. او چندجانبه‌گرایی را در نهادهای دموکراتیک آمریکا ذاتی می‌داند و بر نقش ایدئولوژیک داخلی آن در مشروع سازی اعمال سیاست خارجی آمریکا تأکید می‌کند. چندجانبه‌گرایی یا بین‌الملل‌گرایی از نظر او با ترومن و فرانکلین دلانو روزولت، به عنوان بدیل انزواگرایی و یکجانبه‌گرایی به مردم ارائه شد.^(۷) برخی از نویسندگان در کتاب راگی در مورد تمایز میان جهان‌گرایی و چندجانبه‌گرایی بحث می‌کنند. آنها چندجانبه‌گرایی را نیازمند یک اجماع هنجاری جهان‌شمول نمی‌دانند. راگی با بیان مسئلهٔ هماهنگ‌سازی اعضای گسترده، رهیافتی را به بحث می‌گذارد (که در جای دیگری توسط راسل هاردین مطرح شد) که در آن بسیاری از قراردادهای چندجانبه حداقل در ابتدا توسط زیر مجموعه ای از اعضا که گروه‌های کی خوانده می‌شوند، ایجاد و حفظ می‌گردند. مایلز کاهلر نیز در مورد گروه حداقل‌گرا سخن می‌گوید.^(۸)

در اینجا مسئلهٔ گروه‌های متعدد درون نهاد مطرح می‌شود، بهترین مثال از این پدیده را می‌توان در مجمع عمومی یافت. گروه‌های متشکل از سه دولت یا بیشتر رأی دهی خود را هماهنگ می‌سازند، و از مدت‌ها پیش این مسئله وجود داشته است. حتی در ناتو نیز این‌گونه است. جدا از این مسئله، مجمع عمومی می‌تواند مثالی دارای تأثیر منفی به حساب آید؛ راگی به رفتار هژمون در ایجاد هنجار چندجانبه‌گرایی اهمیت زیادی می‌دهد. بنابراین عکس این مطلب این‌گونه باید باشد: رفتار مداوم یکجانبه از سوی هژمون به نظر می‌رسد که نظم مبتنی بر چندجانبه‌گرایی را نامشروع می‌سازد و می‌تواند ادعای بسیاری از نویسندگان مبنی بر تعهد عمیق آمریکا نسبت به

چندجانبه‌گرایی را زیر سؤال ببرد. متحدان آمریکا غالباً این تعهد او را در مسائل تجاری شامل اقدامات حمایت‌گرایانه‌اش زیر سؤال برده‌اند. استیون هالووی سابقه رأی‌دادن آمریکا در مجمع عمومی را به منظور ارزیابی رفتار آمریکا به صورت نظام‌مند و کمی و همچنین به منظور اجتناب از مطالعات روایتی و غیر دقیق، مورد تحقیق قرار می‌دهد که در ادامه به آن می‌پردازیم.^(۹)

۲-۱. دیدگاه قدرت‌های بزرگ در مورد یکجانبه‌گرایی

قبل از پرداختن به داده‌های رأی‌دادن آمریکا، به نظریه سنتی برای تحلیل رفتار یکجانبه‌گرایانه آمریکا به عنوان بدیلی برای موضع نظری ادبیات چندجانبه‌گرایانه اخیر همانند آنچه کوهن و راگی و سایرین، همان‌طور که گفته شد مطرح کردند، پرداخته می‌شود. قبل از ظهور نظریه ثبات هژمونیک،^(۱۰) طرز تلقی که از مدت‌ها پیش جا افتاده بود، اکثر بحث‌های واقع‌گرا / آرمانگرا در مورد ایجاد نهادهای چندجانبه را جهت بخشید. بیشتر واقع‌گرایان دارای این اندیشه هستند که تحت شرایط آنارشی، سلسله‌مراتبی از ملتها ظهور خواهد یافت و دولت‌ها براساس سطوح قدرتشان از بزرگ تا کوچک طبقه‌بندی می‌شوند. قدرت‌های بزرگتر دارای ظرفیت بیشتری برای عمل و تأثیرگذاری بر نتایج مطابق میل خود می‌باشند و تمایل به حداکثر کردن آزادی استفاده از قدرت خود، آنها را به چندجانبه‌گرایان ضعیفی تبدیل کرده است. به هر حال، به نفع قدرت‌های کوچک بود که توسط قانون، اتحاد و سایر نهادهای چندجانبه، قدرت‌های بزرگ را محدود سازند. بنابراین قدرت‌های بزرگ متکی به قدرت خود و قدرت‌های کوچک متکی به قانون و سازمان‌های بین‌المللی می‌باشند. به عبارت ساده‌تر، قدرت‌های بزرگ تمایل به یکجانبه‌گرایی و قدرت‌های کوچک و متوسط به چندجانبه‌گرایی تمایل دارند. حمایت از این نظریه را می‌توان در کارهای نویسندگان واقع‌گرای سنتی یافت. مارتین وایت در کتاب سیاست قدرت بیان می‌کند؛ تاریخ حمایت‌چندانی از این ادعا به عمل نمی‌آورد که قدرت‌های بزرگ میل دارند که این‌گونه بیندیشند که از قدرت‌های کوچک محدودتر و مسئول‌تر هستند. بلکه در عوض آنها در آرزوی انحصاری ساختن حق ایجاد منازعه بین‌المللی هستند. وایت با مورد بحث قراردادن جامعه ملل (که به قول او حق رأی رسمی را برای قدرت‌های کوچک به ارمان

آورد) ادعا می‌کند که این قدرت‌های کوچک در واقع در تعقیب مداوم آنچه به عنوان منفعت جهانی پشتیبانی از حقوق و نظم بین‌المللی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد نسبت به قدرت‌های بزرگ تواناتر می‌باشند.^(۱۱)

در مقایسه با وایت، سایر واقع‌گرایان نسبت به اندیشهٔ اتفاق چندجانبه‌گرایانه قدرت بزرگ، یا آنچه دیوید میترانی آرمان‌گرا، آن را با عنوان فرض «مانع مرد ثروتمند» مورد استهزاء قرار می‌دهد، خوش‌بین‌تر هستند. با این وجود، حتی هدلی بال اساس چندجانبه‌گرایی قدرت بزرگ را بر توازن قدرت قرار داد و ادعا نمود که عدم توازن قدرت منجر به عدم تبعیت می‌شود. بال می‌گوید: واضح است در شرایطی که یک دولت دارای موضع برتر است، در آن شرایط آن دولت ممکن است به عدم توجه به قوانین اغوا گردد... حقوق دیگر دولت‌ها را نادیده بگیرد بدون ترس از آنکه این دولت‌ها معاملهٔ متقابل نمایند و حقوق آنها را نادیده بگیرند. او شرایط تفوق منطقه ای را تحت عنوان «اعمال یکجانبه سلطهٔ محلی» توصیف نمود و مداخلهٔ آمریکا در کریبین و بریتانیای کبیر در خاورمیانه را در اوایل قرن بیستم به عنوان مثال ذکر کرد. بال، این شرایط یکجانبه‌گرایانه را «نشان دهندهٔ عدم توجه همیشگی قدرت‌های بزرگ نسبت به هنجارهای جهان شمول رفتار میان دولت‌ها که به دولت‌های کوچکتر حقوق حاکمیت، برابری و استقلال اعطا می‌کند، دانست».^(۱۲)

نظریهٔ قدرت بزرگ در خلق سازمان ملل نیز مؤثر بود. در کنفرانس سانفرانسیسکو، بسیاری از دولت‌های کوچک و متوسط از اعطای موقعیت خاص به اعضای دائم شورای امنیت ناخشنود بودند. اما واقع‌گرایان در میان آنها استدلال کردند که وتو انگیزه لازم برای کسب حمایت اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا و دیگران محسوب می‌شود. دولت‌های کوچکتر فقط امیدوار بودند که در طول زمان با کمک این نهاد جدید نقش زور و قدرت در امور بین‌المللی کاهش یابد. با این وجود، همین چشم‌انداز، دولت‌های قدرتمندتر را نسبت به تعهدشان به سازمان ملل مرددتر ساخت. آینیس کلود این استدلال «وتو به عنوان رشوه» را این‌گونه خلاصه می‌کند:

در کنفرانس سانفرانسیسکو، دولت‌های کوچک، بالادستی قدرتمندان را به عنوان یک حقیقت زندگی پذیرفتند. این تضمین که تمام قدرت‌های بزرگ جایگاه خود را در هیأت رهبری سازمان جدید بپذیرند، هدف اول آنها بود؛ که در آن موفق بودند، و

در واقع پایه اصلی امید به کارایی سازمان ملل نسبت به جامعه ملل محسوب می‌شد. قانونی ساختن قدرت یک عده اقلیت قدرتمند بین‌المللی هدف دوم آنها بود؛ در این جهت آنها پیوستگی در منشوری که شماری از محدودیت‌ها را بر رفتار دلبخواهانه قائل بود، کسب کردند.^(۱۳)

طی سال‌ها، پنج عضو دائم بارها از حق وتو استفاده کرده‌اند. تعدادی از آنها در پرداختهای خود به این نهاد بر سر مسائل سیاسی به شدت دارای پس‌افت بوده‌اند. قدرت‌های بزرگ دریایی؛ ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر، در موافقت با محدودیت‌های جدید حقوق دریاهای جز آخرین‌ها بودند. این توضیح می‌تواند این‌گونه پیش‌بینی نماید که آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت، در بلندمدت بیشترین یکجانبه‌گرایی و تردید را نسبت به سازمان ملل نشان خواهد داد. به علاوه آثار چنان رفتاری را حتی در سال‌های اولیه تسلط سازمان ملل می‌توان مشاهده نمود. جنگ کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰)، اولین عملیات عمده امنیت دسته جمعی ملل متحد، مثال‌های فراوانی از عدم همکاری کامل با ملل متحد، از قبیل خودداری حکومت آمریکا از قرار دادن نیروهایش تحت فرماندهی غیر از آمریکا و فراتر رفتن مک‌آرتور از خطوط راهنمای مجمع عمومی در مورد اجرای عملیات نظامی، ارائه می‌دهد. در ادامه میزان یکجانبه‌گرایی آمریکا در مجمع عمومی و رشد آن در سال‌های اخیر با سند اثبات خواهد شد.^(۱۴)

توماس فرانک نیز به منظور محکوم ساختن مداخله نظامی، روایتی جالب از نظریه قدرت بزرگ در رأی‌دادن مجمع عمومی ارائه می‌دهد. او قدرت‌های بزرگ را در وجود موازین دوگانه بیشتر از همه مقصر می‌انگارد. ابرقدرت‌ها... همیشه برای اصول رأی نمی‌دهند بلکه برای منافع سیاسی خود رأی می‌دهند. همان‌گونه که دولت‌های قدرتمند نظامی در رسیدگی به امنیت خود توانا هستند، همانند اکثریت به حمایت از قوانین و اصول متکی نیستند. آنها کم و بیش می‌توانند مطابق میل خود عمل نمایند و اغلب این‌گونه عمل می‌کنند. ابرقدرت‌ها، و معدودی از دولت‌ها که خود را شیرانی در میان گوسفندان تصور می‌کنند، این دستاوردهای کوتاه مدت را ارزشمند می‌انگارند.^(۱۵) این ملاحظه به‌طور خلاصه و واضح موردی خلاف نظریه ثبات هژمونیک و آمریکا به عنوان چندجانبه‌گرا را بیان می‌کند.

۳-۱. پژوهش موردی

چندجانبه‌گرایی به عنوان هماهنگ‌کردن سیاست‌گذاری میان سه دولت یا بیشتر، از مدت‌های طولانی در مجمع عمومی آشکار بوده است.^(۱۶) ریچارد جکسون روش‌های مختلف گروه‌بندی که از سوی جنبش عدم تعهد در مجمع عمومی به کار گرفته شده است را مستند می‌سازد.^(۱۷) گروه‌هایی که اعضای آنها همانند هم رأی می‌دهند غالباً از ده دولت یا بیشتر تشکیل شده‌اند. این پژوهش بنابر معیار کوهن، تعداد سه دولت یا بیشتر را که با هم رأی می‌دهند مورد بررسی قرار می‌دهد، که شامل موقعیت‌هایی است که گروهی از دولت‌ها نسبت به یک قطعنامه بسیار مخالفند و نمی‌توانند به لحاظ دیپلماتیک رأی ممتنع بدهند، اما ترجیح می‌دهند که حتی برخلاف اکثریت قدرتمند رأی مخالف بدهند. بنابراین این پژوهش آرای این اقلیت‌های کوچک را همانند مطالعات گذشته، از تحلیل کنار نمی‌گذارد. سال‌های انتخابی در این پژوهش مربوط به تغییر عمده رژیم می‌باشد، زیرا تمرکز بر پیگیری رفتار آمریکا در طول زمان و دوران‌های تغییر ریاست جمهوری از دموکراتیک به جمهوری خواه و برعکس می‌باشد.^(۱۸) بنابراین سال‌های ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ بررسی می‌شوند.^(۱۹)

داده‌های مربوط به سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ از انتشارات سالیانه سازمان ملل که متن و آرا را در مورد تمام قطعنامه‌های تصویب شده در جلسه سالیانه مجمع عمومی گزارش می‌دهد، تنظیم شده است. داده‌های مربوط به سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۱ از جداول منتشر شده توسط مؤسسه کانادایی پژوهش صلح، ثبت شده است.^(۲۰) اشاره به ماهیت آرای لحاظ شده در این داده‌ها، قبل از ادامه بحث، سودمند به نظر می‌رسد، مجمع عمومی بر طبق منشور سازمان ملل، موضوعاتی را مورد توجه، بحث و تصویب قرار می‌دهد که در دستور کار و توجه شورای امنیت نباشد. در پایان هر یک از جلسات سالیانه، قطعنامه‌های زیادی مورد پذیرش قرار می‌گیرند، بسیاری از آنها بدون رجوع به رأی ثبت شده پذیرفته می‌شوند. قطعنامه‌ها را می‌توان از طریق موضوع کمیته صدور آنها گروه‌بندی نمود: امنیت، سیاسی خاص، اقتصادی، اجتماعی، مستعمره‌زدایی، بودجه‌ای، یا حقوقی. به علاوه برخی از قطعنامه‌های مهم بدون ارجاع به کمیته فرعی، مستقیماً عمومی نسبت داده می‌شوند. شش کمیته فرعی به موضوعات در دستور کار

مجمع عمومی رسیدگی می‌نمایند - کمیته اول: خلع سلاح امنیت بین‌المللی؛ کمیته دوم: اقتصادی و مالی؛ کمیته سوم: اجتماعی، بشردوستانه و فرهنگی؛ کمیته چهارم: سیاسی خاص و مستعمره‌زدایی؛ کمیته پنجم: وزارتی و بودجه‌ای؛ کمیته ششم: حقوقی. ملاحظه دیگر مربوط به قطعنامه‌های سیاست اسرائیل در خاورمیانه و آرای ضداسرائیلی می‌باشد که در میان کمیته‌های مختلف پراکنده است و به نظر می‌رسد که از هر موضوعی منتج می‌گردد. چنان آرای چنانچه خواهیم دید با الگوی مختص خود شناسایی می‌شوند: آمریکا و اسرائیل رأی مخالف می‌دهند، اکثر دولت‌های دارای درآمد متوسط بالا رأی ممتنع می‌دهند و دولت‌های دارای درآمد متوسط پائین اکثریت آرای موافق را تشکیل می‌دهند. مطالعات گذشته در مورد قطعنامه‌های موضوعی نشان می‌دهند که در ۱۹۹۱ (جلسه چهارم و ششم مجمع عمومی) ۳۸ درصد قطعنامه‌ها مربوط به موضوع سیاست اسرائیل یا مسئله فلسطین بوده است. موضوعات باقی مانده طیف وسیعی از موضوعات، شامل حقوق دریاها، سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی، تحریم آمریکا برکوبا، و وضعیت حقوق بشر در بسیاری از کشورها، را در بر می‌گرفت. بنابراین در تحلیل آرا که در ادامه به آن می‌پردازیم، مجزا کردن آرای اسرائیلی - فلسطینی نسبتاً ساده است.

حال با بازگشت به مسئله چندجانبه‌گرایی، آسانترین آمارگیری را می‌توان با درصد آرای مخالف یا ممتنع آمریکا و دیگر اعضا به قطعنامه‌ها، انجام داد. در سال‌های اخیر هرگاه قطعنامه‌ای تصویب شده است، درصد آرای مخالف نشان دهنده رأی‌دادن با اقلیت یا اختلاف با دیدگاه اکثریت است. با این وجود، در جلسات قبلی (۱۹۶۹ - ۱۹۶۸)، آرای مخالف، گاهی اوقات اکثریت را تشکیل می‌دادند پس یک روش شناسایی طرف اقلیت یا مخالف می‌بایست مورد تحلیل قرار گیرد [جدول شماره ۲-۱ را نگاه کنید]. دولت‌های عضو با آرای مخالف و ممتنع از اکثریت جدا می‌شوند و در اقلیت قرار می‌گیرند.^(۲۱) باتوجه به مطالعات گذشته، این موضوع که آرای آمریکا غالباً مخالف و ممتنع بوده است، تعجب‌آور نخواهد بود. دستور کار مجمع عمومی برای چندین سال تحت کنترل منافع و اولویت‌های دولت‌های دارای درآمد متوسط پائین یا اعضای جنبش عدم تعهد بوده است. همچنین، مطالعات گذشته وجود گروه‌های هم‌رأی نسبتاً دائمی را مستند ساخته است. این پژوهش بر اندازه اقلیت و تعداد آرای آنها تمرکز دارد. به علاوه

بسیاری از قطعنامه‌ها سیاست اسرائیل در خاورمیانه را محکوم می‌سازند و به این علت تعداد آرای اسرائیل - آمریکا به‌طور مشخص و خاص نیز شمارش می‌شود. بنابراین براساس این شاخص‌های ساده، رفتار آمریکا مبنی بر عدم چندجانبه‌گرایی، تعقیب می‌شوند.

جدول ۲-۱: مخالف‌ترین اعضای مجمع عمومی ملل متحد، ۱۹۶۸ (درجه بندی براساس درصد آرای از دست رفته)^(۳۲)

درجه	آرای از دست رفته %	رأی موافق با اکثریت %	غایب %	رأی مثبت %	ممتنع %	رأی منفی %	عضو
۱	۴۱/۵	۲۸/۳	۱۷/۰	۲۴/۵	۱۳/۲	۴۵/۳	پرتقال
۲	۴۱/۵	۳۹/۶	۰/۰	۳۴/۰	۱۸/۹	۴۷/۲	ایالات متحده
۳	۴۱/۵	۳۹/۶	۳/۸	۲۸/۳	۱۵/۱	۵۲/۸	آفریقای جنوبی
۴	۳۷/۷	۳۷/۷	۰/۰	۳۴/۰	۲۴/۵	۴۱/۵	انگلیس
۵	۳۴/۰	۴۷/۲	۰/۰	۳۷/۷	۱۸/۹	۴۳/۴	استرالیا
۶	۲۸/۳	۴۱/۵	۰/۰	۳۵/۸	۳۰/۲	۳۴/۰	زلاندنو
۷	۲۸/۳	۴۳/۴	۰/۰	۳۷/۷	۲۸/۳	۳۴/۰	ایتالیا
۸	۲۸/۳	۵۸/۵	۰/۰	۶۴/۲	۱۳/۲	۲۲/۶	روسیه
۹	۲۸/۳	۵۸/۵	۰/۰	۳۴/۲	۱۳/۲	۲۲/۶	بلاروس
۱۰	۲۸/۳	۶۰/۴	۰/۰	۶۶/۰	۱۱/۳	۲۲/۶	لهستان
۱۱	۲۸/۳	۶۰/۴	۰/۰	۶۶/۰	۱۱/۳	۲۲/۶	مجارستان
۱۲	۲۸/۳	۶۰/۴	۰/۰	۶۶/۰	۱۱/۳	۲۲/۶	چکسلواکی
۱۳	۲۸/۳	۶۴/۲	۰/۰	۶۹/۸	۷/۵	۲۲/۶	بلغارستان
۱۴	۲۶/۴	۳۵/۸	۷/۵	۳۰/۲	۳۰/۲	۳۲/۱	لوگزامبورگ
۱۵	۲۶/۴	۳۹/۶	۰/۰	۳۴/۰	۳۴/۰	۳۲/۱	بلژیک
۱۶	۲۶/۴	۳۹/۶	۳/۸	۳۰/۲	۳۰/۲	۳۵/۸	مالاوی
۱۷	۲۶/۴	۴۱/۵	۰/۰	۳۷/۷	۳۲/۱	۳۰/۲	هلند

۱۸	۲۶/۴	۵۰/۹	۳/۸	۵۰/۹	۱۸/۹	۲۶/۴	برزیل
۱۹	۲۶/۴	۵۸/۵	۰/۰	۶۴/۲	۱۵/۱	۲۰/۸	اکراین
۲۰	۲۴/۵	۵۴/۷	۱/۹	۴۹/۱	۱۸/۹	۳۰/۲	ایرلند
۲۱	۲۴/۵	۵۸/۵	۳/۸	۶۴/۲	۱۳/۲	۱۸/۹	مغولستان
۲۲	۲۲/۶	۳۹/۶	۰/۰	۳۵/۸	۳۷/۷	۲۶/۴	نروژ
۲۳	۲۲/۶	۴۱/۵	۰/۰	۳۵/۸	۳۵/۸	۲۸/۳	دانمارک
۲۴	۲۲/۶	۴۵/۳	۱/۹	۳۹/۶	۳۰/۲	۲۸/۳	سوئد
۲۵	۲۰/۸	۴۵/۳	۰/۰	۴۱/۵	۳۴/۰	۲۴/۵	ایسلند
-	۱۳/۶	۵۸/۶	-	-	-	-	متوسط

رده‌بندی دولت‌های عضو در هشت جلسه گزینش شده مجمع عمومی به منظور نشان دادن ناموافق‌ترین و ناسازگارترین آنها با اکثریت، با یافته‌ها امکان‌پذیر است. جدول شماره ۲-۱ درصد آراء را با نوع آنها (مخالف، ممتنع، موافق) برای سال ۱۹۶۸ نشان می‌دهد. جدول شماره ۲-۲، ۲۵ عضو را براساس درصد آرای از دست‌رفته (مخالف و ممتنع) برای سال‌های انتخابی از ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۳، طبقه‌بندی می‌کند. در نتایج سال‌های ۱۹۹۲ - ۱۹۶۸ که درصد ذکر شده مبنی بر دفعاتی است که یک عضو وقتی پیشنهادی مورد پذیرش قرار می‌گیرد رأی مخالف و وقتی رد می‌شود رأی موافق می‌دهد، آرای ممتنع لحاظ نمی‌شوند. نتایج سال ۱۹۹۳ (که هیچ‌یک از قطعنامه‌های مجمع عمومی رد نشد) دولت‌های عضو صرفاً با رأی مخالف رده‌بندی می‌شوند.

همان‌طور که جدول شماره ۲-۲ نشان می‌دهد، آمریکا در رأی دادن مخالف اکثریت در شش جلسه از هشت جلسه انتخابی در رأس رده‌بندی قرار می‌گیرد. در ۱۹۶۸، با ۴۱/۵ درصد آرای از دست‌رفته با پرتغال و آفریقای جنوبی در یک ردیف قرار می‌گیرد. در ۱۹۶۹، بعد از پرتغال که اغلب به دلیل سیاست‌های استعماری محکوم می‌شد، در رده دوم قرار می‌گیرد و به ۳۶/۴ درصد تنزل پیدا می‌کند و آرای از دست‌رفته‌اش در ۱۹۷۶ به ۳۱/۵ درصد می‌رسد. در سال ۱۹۸۱ طی دوران ریاست جمهوری ریگان تا ۵۳/۴ درصد جهش می‌یابد و در ۱۹۹۲ (زمان ریاست جمهوری بوش پدر) با ۶۰/۵ درصد به اوج خود می‌رسد و کم‌کم در ۱۹۹۳ (زمان کلینتون) به ۵۷/۶

درصد کاهش می‌یابد. بنابراین نشان اندکی مبنی بر نظم جدید جهانی و تطابق بیشتر آمریکا با اکثریت کشورهای دارای درآمد متوسط پائین در مجمع عمومی، حتی با تغییر دولت یا رئیس جمهور، وجود دارد.

جدایی آمریکا از متحدانش در ناتو، نیز در رده‌بندی جالب است. این کشور با بالاترین عضو ناتو در رده‌بندی، تقریباً ۴ درصد در ۱۹۶۸، ۲ درصد در ۱۹۶۹، ۱۳ درصد در ۱۹۷۶، ۱۰ درصد در ۱۹۷۷، ۱۳ درصد در ۱۹۸۰، ۲۵ درصد در ۱۹۸۱، ۳۶ درصد در ۱۹۹۲ و ۳۰ درصد در ۱۹۹۳ اختلاف دارد.

جدول ۲-۲:

۱۹۹۳		۱۹۹۲		۱۹۸۱		۱۹۸۰	
۵۷/۶	آمریکا	۶۰/۵	آمریکا	۵۳/۴	آمریکا	۲۸/۳	آمریکا
۴۲/۴	اسرائیل	۴۴/۷	اسرائیل	۳۲/۱	اسرائیل	۲۵/۲	انگلیس
۲۷/۳	انگلیس	۲۵/۰	انگلیس	۲۸/۲	انگلیس	۲۳/۵	اسرائیل
۲۲/۷	فرانسه	۱۹/۷	فرانسه	۲۲/۹	آلمان غربی	۲۲/۶	فرانسه
۱۶/۷	موناکو	۱۵/۸	آلمان	۲۲/۱	کانادا	۲۰/۹	کانادا
۱۶/۷	هلند	۱۵/۸	بلژیک	۲۲/۱	فرانسه	۲۰/۰	بلژیک
۱۵/۲	کانادا	۱۵/۸	لوکزامبورگ	۲۰/۹	بلژیک	۲۰/۰	لوکزامبورگ
۱۵/۲	چک	۱۵/۸	ایتالیا	۲۰/۶	لوکزامبورگ	۲۰/۰	آلمان غربی
۱۵/۲	بلغارستان	۱۵/۸	هلند	۱۹/۸	ایتالیا	۱۶/۵	بلغارستان
۱۵/۲	بلژیک	۱۴/۵	کانادا	۱۶/۸	ژاپن	۱۶/۵	بلاروس
۱۵/۲	لوکزامبورگ	۱۳/۲	رومانی	۱۶/۰	بلاروس	۱۶/۵	شوروی
۱۵/۲	ایتالیا	۱۳/۲	بلغارستان	۱۶/۰	آلمان شرقی	۱۶/۵	مغولستان
۱۵/۲	آلمان	۱۳/۲	مجارستان	۱۶/۰	شوروی	۱۶/۵	آلمان شرقی
۱۳/۶	نروژ	۱۳/۲	دانمارک	۱۶/۰	اوکراین	۱۶/۵	چک
۱۳/۶	مجارستان	۱۳/۲	ایسلند	۱۶/۰	بلغارستان	۱۶/۵	اوکراین
۱۳/۶	ایسلند	۱۱/۸	لهستان	۱۶/۰	مجارستان	۱۴/۸	لهستان
۱۳/۶	لهستان	۱۱/۸	چک	۱۶/۰	هلند	۱۴/۸	هلند
۱۲/۱	سوئد	۱۱/۸	فنلاند	۱۶/۰	زلاندنو	۱۳/۹	ایتالیا

۱۲/۱	دانمارک	۱۱/۸	سوئد	۱۵/۳	لهستان	۱۱/۳	افغانستان
۱۲/۱	رومانی	۱۰/۹	مولداوی	۱۵/۳	مغولستان	۱۰/۴	استرالیا
۱۲/۱	ژاپن	۱۰/۵	پرتغال	۱۵/۳	پرتغال	۹/۶	پرتغال
۱۲/۱	پرتغال	۱۰/۵	لاتویا	۱۵/۳	استرالیا	۸/۷	سوریه
۱۲/۱	اسلواکی	۱۰/۵	استرالیا	۱۴/۵	نروژ	۸/۷	نروژ
۱۰/۶	اسپانیا	۱۰/۵	زلاند نو	۱۴/۵	دانمارک	۸/۷	ایسلند

۱۹۷۷		۱۹۷۶		۱۹۶۹		۱۹۶۸	
۲۱/۷	آمریکا	۳۱/۵	آمریکا	۴۷/۷	پرتغال	۴۱/۵	پرتغال
۲۰/۷	اسرائیل	۱۹/۱	اسرائیل	۳۶/۴	آمریکا	۴۱/۵	آمریکا
۱۲/۰	انگلیس	۱۵/۷	انگلیس	۳۴/۱	آفریقای جنوبی	۴۱/۵	آفریقای جنوبی
۱۰/۹	لوکزامبورگ	۱۳/۵	فرانسه	۳۴/۱	کانادا	۳۷/۷	انگلیس
۱۰/۹	بلژیک	۱۳/۵	آلمان غربی	۳۱/۸	انگلیس	۳۴/۰	استرالیا
۹/۸	کانادا	۱۲/۴	لوکزامبورگ	۳۱/۸	استرالیا	۲۸/۳	زلاندنو
۹/۸	آلمان غربی	۱۲/۴	بلژیک	۲۷/۳	بلژیک	۲۸/۳	ایتالیا
۸/۷	آلبانی	۱۲/۴	آلبانی	۲۵/۰	هلند	۲۸/۳	شوروی
۸/۷	استرالیا	۱۱/۲	هلند	۲۵/۰	سوئد	۲۸/۳	بلاروس
۸/۷	هلند	۱۰/۱	بلاروس	۲۵/۰	زلاندنو	۲۸/۳	لهستان
۸/۷	فرانسه	۱۰/۱	مغولستان	۲۲/۷	فرانسه	۲۸/۳	مجارستان
۶/۵	چک	۱۰/۱	بلغارستان	۲۲/۷	لوکزامبورگ	۲۸/۳	چک
۶/۵	اوکراین	۱۰/۱	نیکاراگوا	۲۲/۷	نروژ	۲۸/۳	بلغارستان
۶/۵	بلغارستان	۱۰/۱	شوروی	۲۲/۷	دانمارک	۲۶/۴	لوکزامبورگ
۶/۵	بلاروس	۱۰/۱	آلمان شرقی	۲۲/۷	اسرائیل	۲۶/۴	بلژیک
۶/۵	مجارستان	۱۰/۱	مجارستان	۲۰/۵	ایسلند	۲۶/۴	مالاوی
۶/۵	آلمان شرقی	۱۰/۱	چک	۱۸/۲	فنلاند	۲۶/۴	هلند
۶/۵	شوروی	۱۰/۱	لهستان	۱۸/۲	ژاپن	۲۶/۴	برزیل
۶/۵	لهستان	۱۰/۱	اوکراین	۱۸/۲	بلاروس	۲۶/۴	اوکراین
۶/۵	ایتالیا	۹/۰	کاستاریکا	۱۸/۲	چک	۲۴/۵	ایرلند
۵/۴	چین	۹/۰	ایتالیا	۱۸/۲	لهستان	۲۴/۵	مغولستان

۵/۴	ایسلند	۷/۹	کانادا	۱۸/۲	شوروی	۲۲/۶	دانمارک
۵/۴	نروژ	۷/۹	رومانی	۱۸/۲	مغولستان	۲۲/۶	سوئد
۵/۴	ایرلند	۶/۷	چین	۱۸/۲	بلغارستان	۲۰/۸	ایسلند
۵/۴	مغولستان	۷/۹	دانمارک	۱۸/۲	اوکراین	۲۲/۶	نروژ

نزدیکترین متحد ناتو در هر مورد به جز ۱۹۶۹ که کانادا می‌باشد، بریتانیای کبیر است. به این ترتیب، الگویی مبنی بر جدایی آمریکا از متحدانش در ناتو در سطح عدم موافقت با اکثریت دولت‌های دارای درآمد متوسط پائین وجود دارد. بیشترین جهش به این سمت در ۱۹۸۱ و ۱۹۹۲، دوران ریگان و بوش صورت می‌گیرد.

جدول ۲-۳: آرای در اقلیت واقع شده در آمریکا در مجمع عمومی سازمان ملل (سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۹۳)

سال	تنها	منفی		در بلوکی از دولت ۱۰-۳	کل	درصد	کل آرا
		با اسرائیل	با دولتی غیر از اسرائیل				
۱۹۶۸	۰	۰	۰	۶	۱۱	۴۲	۵۳
۱۹۶۹	۰	۰	۰	۶	۱۶	۳۶	۴۴
۱۹۷۶	۶	۳	۱	۱۵	۲۸	۳۲	۸۹
۱۹۷۷	۱	۱	۰	۹	۲۰	۲۲	۹۲
۱۹۸۰	۲	۴	۱	۱۶	۴۴	۳۸	۱۱۵
۱۹۸۱	۱۰	۱۶	۴	۱۰	۷۰	۵۳	۱۳۱
۱۹۹۲	۶	۱۲	۶	۱۰	۴۶	۶۱	۷۶
۱۹۹۳	۶	۱۰	۳	۹	۸	۵۸	۶۶

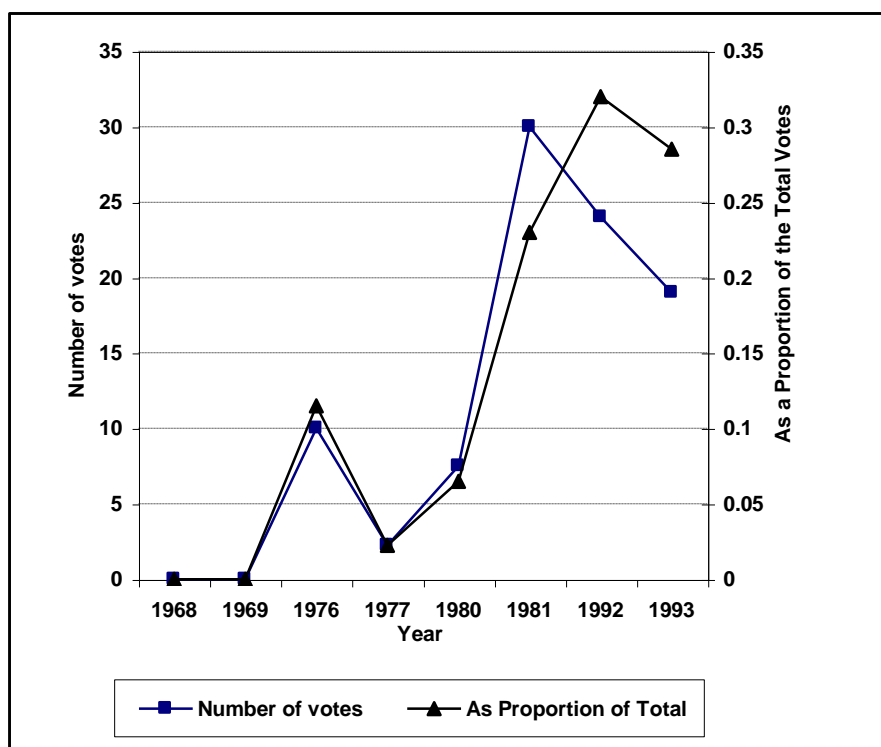
جدول شماره ۲-۳، بعد دیگری از رویه های رأی‌دادن آمریکا را به‌طور خلاصه نشان می‌دهد، و براساس نوع اقلیت، اقلیت‌های کوچک هم رأی با آمریکا را بررسی می‌کند. ابتدا مواردی را بر می‌شمارد که آمریکا در شرایطی است که هیچ دولت دیگری

با او هم رأی نیست و بنابراین بر خلاف اکثریت به تنهایی رأی مخالف می‌دهد. از ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۳ در جلسات انتخابی مجمع عمومی، اعداد نشان‌دهنده رأی یکجانبه منفی آمریکا می‌باشند. آرای ممتنع در اعداد لحاظ نشده‌اند. در دو جلسه اول در ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ نشانی از یکجانبه‌گرایی افراطی وجود ندارد و در ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰ تنها یک و دو مورد وجود دارد. آنچه بسیار قابل توجه است، جهش ایجاد شده در یکجانبه‌گرایی با ژان کرک پاتریک (ریگان) و در ادامه با ادوارد پرکینز (بوش) و مادالین آلبرایت (کلینتون) می‌باشد.

جدول شماره ۲-۳ دفعاتی را که آمریکا و اسرائیل تنها با یکدیگر هم رأی بودند را نیز برمی‌شمارد. بدون شک، این موارد قطعنامه‌هایی می‌باشند که رویه‌ها و سیاست‌های اسرائیل را در نواحی اشغالی و به‌طور کلی خاورمیانه محکوم می‌سازد. عده‌ای ممکن است این موارد را بده‌بستان میان آمریکا و اسرائیل فرض کنند؛ اسرائیل در ازای حمایت ایالات متحده، از موضع آمریکا حمایت می‌کند. با جدا ساختن این مقوله می‌توان مسئله فلسطین و اسرائیل را مجزا ساخت و مشاهده نمود که این موضوع نمی‌تواند تمام یکجانبه‌گرایی آمریکا را توضیح دهد. جداول ۲-۱ و ۲-۲ و مقوله اول جدول ۲-۳، همگی نشان می‌دهند که آمریکا حتی از اسرائیل بسیار یکجانبه‌گراتر و منزوی‌تر در مجمع عمومی بوده است.

جدول شماره ۲-۳ همچنین موارد دیگری را که در آن آمریکا با دولت دیگری غیر از اسرائیل در اقلیت قرار می‌گیرد را نشان می‌دهد، که در چهار جلسه اول تنها یک مورد اتفاق افتاده است. در موارد دیگر در چهار جلسه بعدی، بریتانیای کبیر به آمریکا ملحق شده است. بنابراین با توجه به معیار چندجانبه‌گرایی، مجموع دفعات در سه ستون اول جدول ۲-۳ نشان می‌دهد که رفتار آمریکا مبنی بر چندجانبه‌گرایی نبوده است. ستون چهارم جدول ۲-۳ کمترین آستانه چندجانبه‌گرایی یا حداقل‌گرایی را با انعکاس اقلیت‌های متشکل از سه دولت نشان می‌دهد. این اقلیت‌های هم رأی معمولاً شامل متحدان آمریکا - بریتانیای کبیر، فرانسه، اسرائیل، جمهوری فدرال آلمان و گاهی اوقات کانادا، بلژیک، استرالیا و سایرین - می‌باشد. تنها دولت‌های دارای درآمد متوسط پائین، نیکاراگوئه، هایتی، و گرانادا در ۱۹۷۶ و اروگوئه و گواتمالا در ۱۹۷۷ بودند. ستون‌های باقی مانده مجموع تعداد آرای منفی یا مخالف و کل آرا را نشان می‌دهد.

جدول ۲-۳ تغییر دولت از دموکراتیک به جمهوری خواه را طی زمان نشان می‌دهد. می‌توان به‌طور واضح مشاهده کرد که بیشترین افزایش یکجانبه‌گرایی با آمدن کرک پاتریک و دولت ریگان در ۱۹۸۱ رخ داد. این گرایش را باید در متن افزایش کلی درازمدت درصد آرای منفی آمریکا و متحدان این کشور جستجو نمود. با این وجود کاهش آرای منفی از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۷ (با آمدن اندرو یانگ و دولت کارتر)، در دهه ۱۹۸۰ به‌طور فاحشی افزایش یافت، آنچه واقعاً بی نظیر است، افزایش آرای منفی یکجانبه یا غیر چندجانبه همان‌طور که نمودار یک نشان می‌دهد، می‌باشد. این نمودار آرای یکجانبه (سه ستون اول جدول ۲-۳) را جمع می‌زند و همچنین مجموع را به عنوان درصدی از کل آرا نشان می‌دهد. جهش از ۱۹۸۰ به ۱۹۸۱ کاملاً آشکار است.^(۲۴)



نمودار ۲-۱: عدم چندجانبه‌گرایی آمریکا، ۱۹۶۸-۱۹۹۳

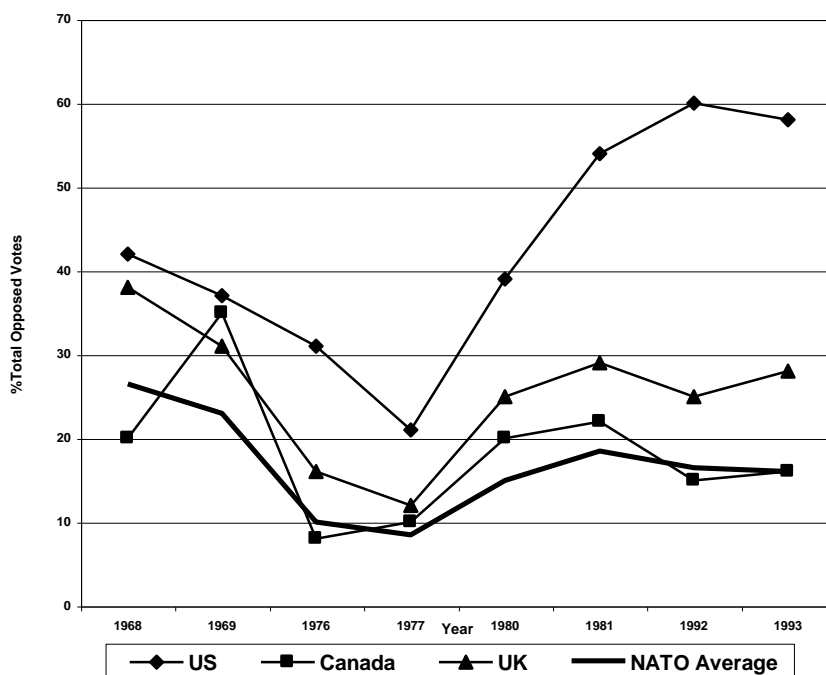
باتوجه به اینکه برخی از نویسندگان چندجانبه‌گرا، مبنایی داخلی برای سیاست خارجی مبنی بر چندجانبه‌گرایی آمریکا قائل‌اند، برخی ملاحظات کلی باید در

مورد تغییر رژیم صورت گیرد. به‌طور کلی، اگر عوامل داخلی دارای اهمیت هستند، ما می‌توانیم انتظار تغییر سطح چندجانبه‌گرایی یا یکجانبه‌گرایی را با تغییر دوره ریاست جمهوری داشته باشیم. وقتی میان حزب و جهت تغییر رابطه‌ای برقرار می‌سازیم، دو فرضیه رقیب ظاهر می‌شوند. از یکسو، اگر دموکرات‌ها، مثل حزب ویلسون و فرانکلین دلانو روزولت را آرمان‌گراتر و چندجانبه‌گراتر فرض کنیم، آنگاه سازگاری بیشتر با سازمان ملل را در دوران ریاست جمهوری دموکرات‌ها انتظار خواهیم داشت. از سوی دیگر، اگر دموکرات‌ها را بیشتر متمرکز روی مسائل داخلی و کمتر بین‌الملل‌گرا فرض کنیم (ادعایی که گاهی در دهه ۱۹۷۰ مطرح شد)، عکس این رابطه را انتظار خواهیم داشت. تغییر رژیم از دموکراتیک به جمهوری‌خواه (۱۹۶۸ به ۱۹۶۹) هیچ تغییری را در عدم چندجانبه‌گرایی آمریکا ایجاد نمود. در مقایسه بعدی، تغییر رژیم از جمهوری‌خواه به دموکراتیک - فورد به کارتر، (۱۹۷۶ به ۱۹۷۷) - با انتخاب نماینده‌ای دموکراتیک دانیل پاتریک مونیهم از سوی رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه پیچیده شد. با این وجود، با آمدن یانگ، کاهش آشکاری در عدم یکجانبه‌گرایی و تنزل عمده‌ای در کل آرای منفی وجود داشت. عمده‌ترین تغییر به سمت یکجانبه‌گرایی و افزایش کلی آرای منفی به بالای ۵۰ درصد برای اولین بار سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۱ بود که تغییر نماینده از یک دموکراتیک (دونالد مک هنری) به یک جمهوری‌خواه (پاتریک) صورت گرفت. علی‌رغم اینکه جورج بوش به لحاظ ایدئولوژیک، میانه روتر از ریگان تصور می‌شد، رفتار نماینده او در ملل متحد، اد پرکینز به‌طور حیرت‌آوری به‌خصوص با توجه به پایان جنگ سرد و شعار نظم نوین جهانی دولت بوش، یکجانبه می‌باشد. حتی تعجب‌آورتر از این، فقدان تغییر برجسته در گذار از دولت جمهوری‌خواه در ۱۹۹۲ به دموکراتیک در ۱۹۹۳ است. ممکن است این تصور ایجاد شود که یکجانبه‌گرایی جمهوری‌خواه مختص و سبک شخصی ریگان یا کرک پاتریک است و با بازگشت به دولتی دموکراتیک الگوی رأی‌دادن شبیه به دوران کارتر و سازگاری بیشتر با سازمان ملل و فهم بهتر نگرانی‌های دولت‌های دارای درآمد متوسط پائین شروع می‌شود. در واقع، تنزل در عدم چندجانبه‌گرایی در زمان آلبرایت چنان اندک است که گویا نشانگر تداوم و نه تغییر دولت قبلی می‌باشد.^(۲۵)

به منظور بررسی پیش‌بینی‌های نظریه قدرت بزرگ برای رفتار مبنی بر یکجانبه‌گرایی ایالات متحده، آخرین نمودار و جدول ترسیم می‌شود. همان‌طور که قبلاً

نشان داده شده واقع‌گرایان سنتی همانند وایت و بال مبنایی را برای توضیح یکجانبه‌گرایی به عنوان رفتار مشترک میان تمام قدرت‌های بزرگ، ارائه می‌دهند. نمودار شماره ۲ درصد آرای از دست‌رفته (یا مخالف اکثریت) ایالات متحده، بریتانیای کبیر، کانادا و میانگین ۸ متحد اروپایی ناتو را با هم مقایسه می‌کند. (اعضای اصلی عبارتند از: بلژیک، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، نروژ و بریتانیای کبیر. پرتغال به علت نبود اطلاعات در جلسه ۱۹۷۶ از قلم می‌افتد). الگوهای جالبی از این نمودار پدیدار می‌شوند. در مجمع عمومی، این امر که با ورود مستعمرات سابق در دهه ۱۹۶۰، برنامه سازمان ملل از غرب تغییر جهت داد، بدیهی می‌باشد. و این امر بدیهی، گاهی در توجیه مخالفت گسترده و فزاینده آمریکا به کار می‌رود. به هر صورت، متحدان اروپایی ناتو ظاهراً قبل از ۱۹۶۸ به انطباق کامل با اکثریت جهان‌سوم رسیده بودند. نمودار ۲-۲ نشان‌دهنده جهت کلی رو به پائین آرای منفی آنها، از ۲۶ درصد در ۱۹۶۸ به ۱۶ درصد در ۱۹۹۳ می‌باشد، که در همان زمان، آرای منفی آمریکا از ۴۲ درصد به ۵۸ درصد افزایش می‌یابد. خط‌سیر آمریکا خلاف جهت خط‌سیر نزدیکترین متحدانش حرکت می‌کند.

این تقابل حتی آشکارا با شرح حداقل‌گرایانه از چندجانبه‌گرایی، منازعه دارد. مقایسه خط کانادا با خط آمریکا نشان می‌دهد که کانادا حداقل‌گرا می‌باشد ولی آمریکا این‌گونه نیست و شکاف ثابتی میان آمریکا و متحدان نزدیک او وجود دارد. با توجه به توضیح نظریه قدرت بزرگ نیز می‌توان مشاهده کرد که خط بریتانیای کبیر به‌طور ثابت میان متحدان اروپایی ناتو و آمریکا جای می‌گیرد، همان‌طور که قدرتش در رده قدرت بزرگ و نه ابر قدرت قرار دارد.



نمودار ۲-۲: آرای مخالف برای ناتو، ۱۹۶۸-۱۹۹۳

جدول ۲-۴: تحلیل سلسله‌مراتبی گروهی

توضیح و تفسیر	گام خوشه‌ای	دولت یا گروه
۱ دولت ملحق می‌شود (اسرائیل) آنها بقیه را در گام ۱۵۷ ملحق می‌کنند	۱۵۳	ایالات متحده
۱ دولت ملحق می‌شود	۱۳۶	روسیه
۱ دولت ملحق می‌شود (فرانسه)	۱۱۱	انگلیس
۱ دولت ملحق می‌شود (انگلیس). آنها در گام ۱۴۹ به بقیه اروپا ملحق می‌شوند.	۱۱۱	فرانسه
به گروهی مرکب از ۴ دولت ملحق می‌شود	۱۰۸	هند
به گروهی مرکب از ۳ دولت ملحق می‌شود	۹۶	چین
به گروهی مرکب از ۲ دولت ملحق می‌شود	۶۵	ژاپن
یک ملت را ملحق می‌سازد	۵۲	کانادا
به ایتالیا و بنلاکس ملحق می‌شود	۱۵	آلمان
تبدیل به هسته‌بلوک متحدان اروپایی NATO می‌شود	۱۴	ایتالیا یا بنلوکس

جدول شماره ۲-۴ نشانگر حمایت بیشتری از نظریه قدرت بزرگ می‌باشد. تحلیل سلسله‌مراتبی گروهی که استیون هالووی برای مجموع داده‌های مربوط به آراء سال ۱۹۹۳ به کار می‌گیرد، گروه‌هایی را بر مبنای تشابه رأی‌دادن شکل می‌دهد و آنها را به ترتیب از مشابه‌ترین‌ها تا نامشابه‌ترین‌ها دسته‌بندی می‌کند و راهی را برای سنجش رفتار رأی‌دادن مبتنی بر انزوا فراهم می‌آورد. این دسته‌بندی مادامی که تمام دولت‌ها و گروه‌ها در یک گروه با هم ادغام شوند ادامه می‌یابد. بنابراین هر چقدر مرحله‌ای که در آن دولتی برای اولین بار گروه‌بندی می‌شود دیرتر باشد، رفتار رأی‌دادنش بیشتر مبنی بر انزوا است. جدول ۲-۴ نشان می‌دهد که ۱۵۷ مرحله به طول انجامید تا اعضای مجمع عمومی با کنار گذاشتن اعضای غایب، با هم در یک گروه ادغام شوند، و مرحله ورود به روند گروه‌بندی را از دیرترین (نامشابه‌ترین) تا زودترین رده‌بندی می‌کند. بنابراین کانادا برای اولین بار در مرحله ۵۲ در گروه قرار می‌گیرد در حالی که آمریکا تا مرحله ۱۵۳ با هیچ دولتی در گروه وارد نمی‌شود (در واقع چهارم از آخر محسوب می‌شود). آخرین ورودی جفت آمریکا - اسرائیل بود، زیرا مراحل آخر تماماً ادغام گروه‌ها با یکدیگر است. جدول ۲-۴ پنج عضو دائم شورای امنیت و تعدادی دیگر از قدرت‌های بزرگ مانند ژاپن و هند را شامل می‌شود. تمام اعضای دائم دیر در روند گروه شدن قرار می‌گیرند^(۲۶) و رابطه‌ای قوی میان قدرت و مرحله تشکیل گروه وجود دارد. اولین قدرت‌های بزرگ که به گروه پیوستند آلمان، ژاپن و چین بودند، با اینکه آلمان و ژاپن براساس میراث جنگ جهانی دوم و موقعیت منطقه‌ای فعلی خود باید به عنوان قدرت‌های بزرگ محدود توصیف شوند. دو نکته دیگر را می‌توان مطرح کرد. اول، قوت این روش در مشخص‌ساختن تأثیر ایدئولوژیک هرگونه تغییر در برنامه کلی مجمع عمومی (رادیکال تر، بیشتر به نفع دولت‌های دارای درآمد متوسط پائین) می‌باشد. در واقع یکی از اولین گروه‌هایی که شکل گرفت (مرحله ۱۴) گروه بنلوکس (بلژیک، هلند، لوکزامبورگ) و ایتالیا بود، که مرکز گروه متحدان اروپایی ناتو شد. (این واقعیت که مراحل اولیه تشکیل گروه (مراحل ۱ تا ۶) تماماً در برگیرنده دولت‌های بسیار کوچک مانند بحرین، مالدیو، عمان، قطر، سریلانکا و امارات متحده عربی است، تأییدی دیگر بر نظریه قدرت بزرگ می‌باشد. شبیه‌ترین دولت‌ها با آرای هماهنگ، همه دولتهایی کوچک بودند).

دوم، با وجود اینکه اسرائیل ظاهراً دولتی است که الگوی رأی‌دانش بیشترین شباهت را با آمریکا دارد، این واقعیت که دو کشور تا مرحله چهارم از آخر، یک جفت را تشکیل ندادند نشان می‌دهد که الگوهای رأی‌دادن آن دو به‌طور قابل توجهی کلاً تفاوت دارند. بنابراین، هم‌رأی بودن با اسرائیل نمی‌تواند الگوی رأی‌دادن آمریکا که به شدت انزواگرایانه است را توضیح دهد. در نتیجه اگر بخواهیم یافته‌ها را به‌طور خلاصه بررسی کنیم می‌توان این‌گونه ادامه داد که: آرای منفی یا مخالف آمریکا به عنوان نسبتی از کل آراء از ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۳ افزایش یافت؛ علی‌رغم اینکه خط سیر کلی به سمت بالا می‌باشد، متغیری میان دولت‌های دموکراتیک و جمهوری‌خواه وجود دارد. مخالفت کمتری در دوران کارتر در مقایسه با ریگان و فورد وجود دارد ولی به‌طور حیرت‌انگیزی تغییر اندکی در دوران کلینتون و زمان بوش وجود دارد؛ و رفتار آمریکا در مجمع عمومی را می‌توان غیر چندجانبه‌گرا به‌طور کلی (به معنای عدم موافقت با اکثریت) و همچنین حداقل‌گرا (به معنای عدم موافقت با متحدان نزدیک خود در ناتو) توصیف نمود. این یافته‌ها، کسانی را که مدعی نظم جدیدی در روابط آمریکا با سازمان ملل بوده‌اند و باید منازعه مداوم میان این دو را پیش‌بینی نمایند، متحیر می‌سازد. این یافته‌ها همچنین سؤالاتی جدی را برای نظریه‌ی ثبات هژمونیک و ادبیات جدید چندجانبه‌گرایی مطرح می‌سازد و تمایل به سمت یکجانبه‌گرایی که قبل از کرک پاتریک وجود داشت، بعد از او ادامه یافته است و حتی در دولتی دموکراتیک نیز باقی مانده است. به هر صورت، این یافته‌ها با نظریه قدرت بزرگ که بیان‌کننده این امر است که با پایان فشار متوازن‌کننده اتحاد شوروی، آمریکا حتی بیشتر یکجانبه‌گرا شده است، سازگاری دارد. البته می‌توان انتقاداتی را بر این یافته‌ها طرح نمود. اولین انتقاد می‌تواند این استدلال باشد که یافته‌های مربوط به رأی‌دادن در سازمان ملل فقط مربوط به مجمع عمومی می‌باشد و نه فراتر از آن، به این معنا که ملاحظات مربوط به رفتار در مجمع عمومی، ضرورتاً بیانگر رفتار در خارج از آن نهاد نمی‌باشد. این استدلال شایسته توجهی دقیق می‌باشد؛ حداقل می‌توان گفت این مطالعات محدود به ادعای یکجانبه‌گرایی آمریکا در مجمع عمومی است. با این وجود، وقتی به مطالعه آنتونی تو - کوفی گادزی در مورد یکجانبه‌گرایی آمریکا به نفع خود در مذاکرات تجاری و به نکات

مطرح شده در *اکنونومیست* در مورد حقوق بین‌الملل، اضافه گردد، تناقضات زیادی را میان نظریه چندجانبه‌گرایانه و نظریه ثبات هژمونیک نشان می‌دهد.^(۲۷)

به علاوه نظریه چندجانبه‌گرایانه، خود، کلی‌سازی از رفتار آمریکا در مجمع عمومی را مجاز می‌سازد. چندجانبه‌گرایان از تأثیر نمایش استفاده می‌کنند، به این معنا که هژمون، رهبر یا حداقل‌گرا در یاد دادن هنجارها و انتظارات نظم جهانی به سایر دولت‌ها و مشروع ساختن نهادهای بین‌المللی تعیین‌کننده است. چه انجمنی غیر از سازمان ملل می‌تواند صحنه‌ای گسترده برای تأثیر نمایش را فراهم کند. در نشست‌های سالیانه مجمع عمومی و سایر مجمع‌ها که تقریباً تمام دولت‌ها در نظام جهانی در آن شرکت می‌کنند، نمایندگان می‌توانند نظاره‌گر دشمنی و یکجانبه‌گرایی آمریکا در آنجا باشند. چنان رفتاری نه تنها نمایش خشم آمریکا نسبت به سازمان ملل است، بلکه خطر نامشروع ساختن نهادهای چندجانبه‌گرا و به‌طور کلی رفتار چندجانبه را به همراه دارد.

انتقادات دیگر ممکن است مبنی بر این باشد که یکجانبه‌گرایی آمریکا صرفاً نتیجه تعهد آن کشور به اسرائیل می‌باشد. فقط بخشی از چنان توصیفی صحیح است و به چندجانبه‌گرایان نمی‌تواند کمک کند. در واقع، چالش پیش روی این انتقادات، توضیح این مسئله است که چرا آمریکا در حمایت از یک دولت خاص، منافع جهانی و حداقل‌گرایانه خود را تا این حد کنار می‌گذارد. به علاوه، رفتار آمریکا را نمی‌توان کاملاً به عنوان واکنشی نسبت به کاهش تأثیرگذاری غرب یا سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی (OECD)، در آن انجمن تبیین نمود. از سال ۱۹۶۸، متحدان آمریکا در ناتو موافقت بیشتری را با اکثریت دولت‌های دارای درآمد متوسط پائین دنبال کردند و آرای منفی کمتری را در مجمع عمومی ثبت کردند. آنچه در اینجا حائز اهمیت است، طریقی است که آمریکا با اتخاذ مواضع سخت از متحدان خود نیز فاصله گرفته است. این نکته مهم که چندجانبه‌گرایی و یکجانبه‌گرایی نسبی هستند و نه مطلق، در مقایسه با متحدان آمریکا خود را نمایان می‌سازد. بنابراین، این ادعا که آمریکا تنها شش بار در ۱۹۹۳ هم رأی نداشت و اگر تنها آراء مربوط به مسئله فلسطین مورد توجه قرار گیرد، یا تعداد زیادی از تصمیمات مبتنی بر اجماع نادیده گرفته شود، یکجانبه‌گرایی کمتر می‌شود، از نظر منتقدان بی‌معنا است. اینها تماماً درجات مطلق چندجانبه‌گرایی هستند. پرسش اصلی این است که باتوجه به تمام ملاحظات چه کسی از آمریکا یکجانبه‌گراتر

می‌باشد؟ باتوجه به تمرکز خاص توجه جهان به آمریکا به عنوان رهبر جهان و اهمیت تأثیر نمایش رفتار آمریکا، چنان تعریفی از چندجانبه‌گرایی توجیه می‌گردد.^(۲۸)

کانادا را می‌توان به عنوان مرجع قیاس مورد استفاده قرار داد. تفاوت برجسته در رفتارش در نمودار ۲-۲ آشکار است؛ علی‌رغم کاهش کلی در حمایت از مواضع غرب در مجمع عمومی، کانادا هرگز به‌طور یکجانبه بر علیه قطعنامه‌ای رأی نداد در عوض، به عنوان بازیکن یک گروه، مشاوره و اجماع را به هنگام مخالفت ترجیح می‌دهد. در مقابل، تمایل آمریکا به سمت یکجانبه‌گرایی چه در موضوعات امنیتی، چه تجاری مسئله‌ای برای کانادا و دیگر متحدان آمریکا بوده است. بنابراین سیاستگذاران و دانشگاهیان آمریکا در مسئله چندجانبه‌گرایی ممکن است از مشاوره با متحدانشان چیزی برای یادگرفتن داشته باشند. در ادبیات چندجانبه‌گرایی آمریکا، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نویسندگان چندجانبه‌گرا، میان چندجانبه‌گرایی با نظریه ثبات هژمونیک پیوند برقرار می‌سازند، و چنان پیوندی دارای اهمیت است. نظریه ثبات هژمونیک با این فرض که هژمون خیرخواه (چندجانبه‌گرا) رو در روی دولت‌های کوچک‌تر بدخواه (طفیلی) قرار می‌گیرند، حمایت می‌شود. با این وجود، می‌توان هم خصیصه اساسی هژمون (به عنوان یک قدرت بزرگ) و هم قدرت‌های متوسط و کوچک را زیر سوال می‌برد. همان‌طور که گادزی بیان نمود، زمان آن فرا رسیده است که «تأکید بیش از حد بر اهمیت قدرتمندان را متوقف سازیم» و «بر اهمیت همکاری موفقیت‌آمیز حتی از سوی کوچکترین دولت ملت‌ها» در حفظ نهادهای جهانی تأکید کنیم.^(۲۹) می‌توان پرسش‌هایی را درخصوص پیوند میان واقع‌گرایی سنتی و نظریه ثبات هژمونیک طرح نمود: بیان این موضوع که نظریه ثبات هژمونیک یک نظریه واقع‌گرایانه است، معمول شده است. برای مثال حتی در مطالعه گادزی، این دو عنوان مترادف یکدیگر به کار می‌رود. اما بررسی مهمترین آثار وایت و بال، حمایت چندانی را از التزام زیاد به چندجانبه‌گرایی میان دولت‌های بزرگ به عمل نمی‌آورد. وایت قدرت‌های بزرگ را در شکست جامعه ملل مقصر می‌داند. حتی، بال نظریه‌پردازی که بیشترین طرفداری را از رهیافت کنسرت اروپا دارد، نظم جهانی را برآمده از توازن قدرت میان قدرت‌های بزرگ می‌داند. هر دو معتقدند که با عدم تقارن قدرت، احتمال یکجانبه‌گرایی، دخالت و غارت از سوی دولت‌های بزرگ بیشتر است. با این وجود، نظریه ثبات هژمونیک، با هژمون نامتقارن

خود، مطمئناً رابطه میان نظم جهانی و توازن قدرت بزرگ را انکار می‌نماید. بنابراین نمی‌توان از واقع‌گرایان سنتی انتظار داشت که اصل این یافته‌های خاص را بپذیرند.

۲. تروریسم و تغییر رویه آمریکا در سازمان ملل

همزمان با تعمیق بحران در عراق به علت مسائل و مشکلات عدیده ای چون نقض حقوق بشر در عراق و افزایش حملات تروریستی که پایگاه اصلی آنها در عراق بود {پرداختن به مساله عراق بطور مفصل خارج از حوصله این مقاله می باشد} و به دنبال آن لطمات پی در پی به پرستیژ آمریکایی و به علاوه به اعتماد میان دو سوی اقیانوس اطلس^(۳۰) و به عبارتی ایجاد بحران در روابط کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس (آمریکا و اروپا)،^(۳۱) و در این میان قائل نشدن نقش مؤثر برای سازمان ملل از سوی آمریکا، مفهوم همکاری و شراکت اهمیت بیشتری یافت. کالین پاول، وزیر خارجه وقت آمریکا از مقدم بودن همکاری و شراکت در استراتژی رئیس جمهور آمریکا و همچنین از شراکت‌ها به عنوان شعار استراتژی آمریکا یاد نمود.^(۳۲) بنابراین باتوجه به پیامدهای یکجانبه‌گرایی آمریکا در مورد عراق، می‌توان شاهد گذر آمریکا از یکجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی بود، و به‌طور کلی می‌توان تروریسم را که خود باعث یکجانبه‌گرایی آمریکا بود عاملی در جهت افزایش انسجام میان اعضای شورای امنیت سازمان ملل به شمار آورد، زیرا تروریسم در کلیه شکل‌ها و نمودها، ارتکاب آن توسط هرکس در هرکجا با هر هدفی غیرقابل قبول است و هرگز توجیه‌پذیر نمی‌باشد، اتحاد پیرامون این محکومیت پایه‌ای برای تلاشی دسته‌جمعی و جهانی در مبارزه با تروریسم است، تلاشی که دولت‌ها، سازمان ملل و سایر سازمان‌ها، جامعه مدنی و بخش خصوصی را گردهم می‌آورد تا هر یک با مزیت نسبی خود مکمل تلاش دیگری باشد. با در نظر گرفتن توصیه‌های کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل در خصوص تقویت ظرفیت نظام سازمان ملل در این زمینه که سران دولت‌ها خواستار آن بوده‌اند، می‌توان اجرا و عمل به عناصر استراتژی پیشنهاد شده توسط دبیرکل را در ارتقاء پاسخ‌های جامع و هماهنگ در سطح ملی، محلی و بین‌المللی به منظور مبارزه با تروریسم قابل اهمیت و مؤثر دانست. اجرای این استراتژی جهانی به بازداشتن مردم از متوسل شدن به تروریسم یا حمایت از آن از طریق ایجاد شکاف میان تروریست‌ها و تشکیلات بالقوه آنها، نیاز دارد. با تمرکز دوباره

بر قربانیان می‌توان گام‌های جدی و هماهنگ در جهت ایجاد انسجام بین‌المللی با آنها در عین بیان دلسوزی و احترام به شأن آنها، برداشت؛ ممانعت از دستیابی به ابزارهای تهاجم توسط تروریست‌ها به معنای انکار سلاح‌های متعارف و سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشد که نیاز به افکار نو در مورد تهدیدات امروز دارد، مانند مقابله با تروریسمی که در آن از وسایل و ابزار بیولوژیک استفاده می‌شود و یا مقابله با استفاده روزافزون تروریست‌ها از اینترنت و گرفتن این سلاح قدرتمند در دست خود و نه آنها. بازداشتن دولت‌ها از حمایت از تروریسم باید ریشه در حاکمیت بین‌المللی قانون داشته باشد تا پایه حقوقی محکمی برای اعمال مشترک و مسئول دانستن دولت‌ها نسبت به اجرای وظایفشان به وجود آید. این امر با نیاز به ایجاد ظرفیت دولتی به منظور مغلوب ساختن تروریسم پیوند دارد. سازمان ملل در این زمینه از ارتقای حاکمیت قانون و نظام‌های دادگستری مؤثر گرفته تا تضمین اینکه دولت‌ها وسایلی برای مقابله با تأمین مالی تروریسم دارند، و از تقویت ظرفیت جلوگیری از دستیابی تروریست‌ها به مواد هسته‌ای، شیمیایی، بیولوژیک و تشعشعی گرفته تا بهبود توانایی کشورها در کمک و حمایت قربانیان و خانواده‌هایشان، سهم حیاتی دارد. در نهایت دفاع از حقوق بشر پیش شرطی برای تمامی ابعاد استراتژی مؤثر ضد تروریسم می‌باشد. در واقع، بندی است میان حقوق بشر همه، اعم از قربانیان تروریسم، مظنونین به تروریسم و کسانی که از عواقب تروریسم متأثر می‌شوند. دولت‌ها باید در تضمین موافقت راهکارهای مبارزه با تروریسم با تعهداتشان در حقوق بین‌الملل به خصوص حقوق بشر، حقوق پناهندگان و حقوق بشردوستانه بکوشند؛ زیرا هر استراتژی که حقوق بشر را به خطر اندازد، دقیقاً به سود تروریست‌ها خواهد بود.^(۳۳)

تمام دولت‌ها، کوچک یا بزرگ، قوی یا ضعیف، در هر منطقه‌ای، نسبت به تروریسم و عواقب آن آسیب‌پذیر هستند، همه دولت‌ها به دنبال نفع بردن از استراتژی به منظور برخورد با آن هستند و بنابراین در شکل دادن به چنین استراتژی و اجرای آن و تضمین به روز ساختن آن در پاسخ به چالش‌های جدید، نقش دارند. آمریکا به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین دولت در جهان مسئولیتهای خاص و همچنین منفعتی خاص در موثر ساختن شورای امنیت به عنوان ابزاری در مبارزه با تروریسم دارد. تلاشهای آمریکا در زمینه کمک به ظرفیت سازی بیشتر کمیته ضد تروریسم (قطعنامه

(۱۳۷۳)،^(۳۴) کمیته تحریم (قطعنامه ۱۲۶۷)،^(۳۵) و کمیته منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی (قطعنامه ۱۵۴۰)^(۳۶) و گروه کاری تأسیس شده توسط قطعنامه ۱۵۶۶^(۳۷) نشان‌دهنده حرکت در جهت منسجم ساختن فعالیت‌های شورای امنیت در مبارزه با تروریسم می‌باشد.^(۳۸) همان‌طور که می‌دانیم شورای امنیت پس از سپتامبر ۲۰۰۱ راهکارهای منسجمی را در خصوص مبارزه با تروریسم اتخاذ نمود که در قالب فصل هفتم منشور بودند و بنابراین برای تمامی دولت‌ها الزامی هستند. اما این راهکارها مسائل و مشکلاتی را ایجاد می‌نمایند که آمریکا در تیررس آنها قرار می‌گیرد، بطور مثال، با اینکه در مورد اهمیت غیرقانونی اعلام کردن ترور، اجماع اعلامی در بین دولت‌ها وجود دارد ولی در مورد ماهیت دقیق این تهدیدات همچنین در مورد دادن پاسخ‌های مناسب دیدگاه‌های متفاوت و متفرقی وجود دارد. توجه به نگرانی‌های دیگر دولت‌ها، مشورت و رسیدن به درکی چندجانبه، می‌تواند در متقاعد ساختن دولت‌ها به اینکه واشنگتن نه تنها در پی منافع ملی خود، بلکه متوجه منافع جامعه بزرگتری از دولت‌ها نیز می‌باشد، مؤثر است. مسئله دیگر استلزامات بلندمدت فعالیت‌های شورا منوط به استفاده از زور می‌باشد. قطعنامه ۱۳۶۸ به استفاده یکجانبه از زور در مقابله با حملات تروریستی مشروعیت می‌بخشد. این امر می‌تواند مانند چک سفید امضایی برای آمریکا باشد؛ آمریکا در نامه‌اش به شورای امنیت این موضوع را مطرح می‌نماید که برای دفاع از خود به اقدامات بیشتری با احترام به سایر سازمان‌ها و دولت‌ها نیاز دارد،^(۳۹) که کوفی عنان و دیپلمات‌های بسیاری از این بیانیه اظهار نگرانی کردند. در واقع با فقدان یک موافقت بین‌المللی بر سر تعریف تروریسم، احتمال سوءاستفاده آشکار می‌شود، در ضمن با در نظر گرفتن اینکه مقامات آمریکا استدلال کرده‌اند که «تهدیدات تروریستی نیاز به اعمال نظامی پیش‌دستانه و احتمالاً آشکار دارد»،^(۴۰) مسئله استفاده از زور برای دفاع از خود را پیچیده‌تر می‌سازد. بنابراین آمریکا می‌تواند با تعریف معیاری برای استفاده از زور در دفاع مشروع و درگیر ساختن اعضای شورای امنیت در بحث در این مورد با احتیاط با مسئله تضعیف هنجار مربوط به ممنوعیت استفاده از زور برخورد کند؛ پاسخ یکجانبه‌گرایانه به عدم رعایت قطعنامه‌های شورای امنیت بسیار مسأله‌برانگیز است. از یک سو این مباحث می‌توانند گزینه‌های سیاست‌گذاری واشنگتن را محدود سازد و یا از سویی دیگر می‌توانند زمینه‌ای برای مشروعیت اعمال آمریکا و حمایت از آن باشند.

مسئله دیگر تأمین مالی درخصوص راهکارهای ضدتروریستی سازمان ملل است، به‌خصوص حمایت مالی از کمیته ضدتروریسم (CTC) و حتی تلاش در جهت تبدیل آن به یک سازمان ضدتروریسم (CTO) به عنوان یک ارگان مستقل سازمان ملل برای کمک به دولت‌ها در جهت اجرای راهکارهای ضدتروریستی، حائز اهمیت است. به علاوه این موضوع نیز که تروریسم تنها یک مسئله نظامی نیست و طیفی از سیاست‌گذاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها را در مورد برنامه‌های اجتماعی و توسعه می‌طلبد، باید موردتوجه قرار گیرد و ظرفیت سازمان ملل در این زمینه نیز باید زیاد شود. سازمان ملل دارای ارزش سیاسی و عملی بسیاری در مبارزه با تروریسم می‌باشد و شورای امنیت از زمان پایان جنگ سرد، نسبت به خواسته‌های آمریکا به شدت پاسخگو بوده است و داستان درگیرشدن سازمان ملل در مبارزه با تروریسم نیز به این امر گواهی می‌دهد. بنابراین درگیر شدن بیشتر سازمان ملل در این زمینه تا درجه زیادی بستگی به آمریکا دارد. همان‌طور که می‌دانیم تروریسم بین‌المللی از اواخر دهه ۱۹۶۰ موضوع نگرانی اعضای سازمان ملل بوده است، ولی در اوایل دهه ۱۹۹۰ در دستور کار شورای امنیت قرار گرفت؛ در ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲، در اولین نشست سران دولت‌های شورای امنیت، «اعضای شورا نگرانی عمیق خود را نسبت به تروریسم بین‌الملل و نیاز به اقدام مؤثر جامعه بین‌المللی در آن خصوص اظهار داشتند».^(۴۱) در مارس ۱۹۹۲، شورا اقدام به تحریم علیه لیبی که متهم به دست داشتن در دو بمب‌گذاری هواپیماهای مسافربری بود، نمود و در واقع شورای امنیت برای اولین بار برای مبارزه با تروریسم اقدامی عملی را پشتیبان اظهارات خود قرار داد و پس از آن در سال ۱۹۹۶ علیه سودان و در سال ۱۹۹۹ علیه رژیم طالبان در افغانستان نیز تحریم را تحمیل نمود. علی‌رغم آنکه تمام اعضای دائم شورای امنیت در معرض حملات تروریستی قرار داشته‌اند، نیروی محرک ایجاد وضعیت فعال در مورد تروریسم آمریکا بوده است. واشنگتن پس از بمباران‌های سفارتخانه‌هایش در آفریقای شرقی در ۱۹۹۸، در این خصوص فعال شد. بیل کلینتون در سخنرانی خود در مجمع عمومی در ۱۹۹۸ مبارزه با تروریسم را در رأس دستور کار آمریکا قرار داد.^(۴۲) شورای امنیت در ۱۹۹۹، تروریسم بین‌المللی را به عنوان تهدیدی بر صلح و امنیت بین‌المللی تشخیص داد و در قطعنامه ۱۲۶۹ چنان اعمالی را به شدت محکوم ساخت.^(۴۳) توجه بیشتر واشنگتن و شورای امنیت به مسئله تروریسم، با تحولات

جدید در اعمال تروریستی بین‌المللی تحریک گردید؛ افزایش حملات تروریستی با هدف قراردادن امکانات و شهروندان آمریکا که برخی محاسبات، این افزایش را از ۲۰ درصد در سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۵ به تقریباً ۵۰ درصد در سال ۲۰۰۰ می‌دانند؛^(۴۴) چهار برابر شدن تعداد تلفات هر حمله تروریستی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰؛^(۴۵) به صورت شبکه‌ جهانی درآمدن گروه‌های تروریستی و افزایش اعضای آموزش دیده سازمان‌های تروریستی مانند القاعده که ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد و نسبت به دیگر سازمان‌های تروریستی بیشتر و از لحاظ کیفی نیز متفاوت بود؛^(۴۶) ترس از احتمال دستیابی به تروریست‌ها به سلاح‌های بیولوژیکی، شیمیایی یا هسته‌ای از طریق خریدن یا دزدیدن آنها و یا تبانی با دولت‌های مولد سلاح‌های کشتار جمعی و به‌خصوص ترس آمریکا از نقش دولت‌های خاص حامی تروریست‌ها و در نهایت حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تروریسم را به اولین اولویت شورای امنیت تبدیل کرد و در ۱۲ سپتامبر قطعنامه ۱۳۶۸ به اتفاق آرا پذیرفته شد و دو هفته بعد قطعنامه ۱۳۷۳ تمام دولت‌ها را به اتخاذ اقدامات گسترده تقنینی و اجرایی داخلی به‌منظور پیش‌دستی‌کردن بر اعمال تروریستی، ملزم ساخت.^(۴۷) جان نگرپونت نماینده دائم آمریکا در شورای امنیت، سازمان ملل را «شریکی بی‌همتا در زمان‌های سخت» خواند و قطعنامه ۱۳۷۳ را «قدرتمندترین پاسخ» سازمان ملل در جنگ با تروریسم نامید.^(۴۸) بسیاری نیز این گفته‌ها را انعکاس داده و سازمان ملل را به‌خاطر پاسخ سریع و جدی‌اش مورد تحسین قرار دادند. البته همان‌طور که قبلاً گفته شد مسائلی در مورد تضعیف اقتدار شورای امنیت و تضعیف سازمان ملل به‌وجود آمد. گزینشی بودن و استانداردهای دوگانه در تصمیم‌گیری شورای امنیت به این ادراک کمک کرد که شورای امنیت مجرایی برای منافع امنیتی غرب می‌باشد؛ تصمیم آمریکا و برخی از متحدانش در ناتو در مورد استفاده از زور در کوزوو بدون دستور شورای امنیت، همان‌طور که در فصل دوم بهره اول به آن اشاره شد، سؤالات زیادی را برانگیخت و برای عده‌ای این احساس را تأیید نمود که قدرتمندترین دولت جهان می‌تواند قوانین منشور را زیر پاگذارد. بسیاری از کشورها در اروپا و به‌خصوص در جهان سوم تمایلی به پذیرش بکارگیری نیروی نظامی تأیید نشده توسط شورای امنیت، حتی به منظور اهداف بشردوستانه یا حقوق بشر ندارند.^(۴۹) چندجانبه‌گرایی واشنگتن در قرن بیستم همان‌گونه که ادوارد لاک یادآوری

می‌نماید پیام‌های در هم و مخلوطی را انتقال می‌دهد. آمریکا گاهی، محرک اصلی نهادها و هنجارهای بین‌المللی جدید بوده است، اما اغلب از آنها فاصله گرفته است؛ این الگوی تاریخی و استثنا باوری آن کشور به نظر نمی‌رسد که در رابطه با مبارزه با تروریسم تغییر کند. اما درعین حال، دولت فعلی آمریکا تقابل غیرعادی را با «چندجانبه‌گرایی مثبت» دولت‌های پیشین آن کشور ایجاد می‌نماید. حمله موشکی دولت کلینتون به افغانستان و سودان در ۱۹۹۸ بدون مراجعه به سازمان ملل آغاز گردید، اما دولت بوش بلافاصله پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، به منظور کسب اجازه برای دفاع از خود، به سوی سازمان ملل رفت. دولت بوش مذاکرات طولانی و سختی را در شورای امنیت بر سر قطعنامه‌ای در مورد چگونگی برخورد با عراق برخلاف نیت اعلام شده خویشتن مبنی بر عمل بدون اجازه شورای امنیت، ادامه داد. این فعالیت‌ها نشان می‌دهند که سازمان ملل هنوز دارای اهمیت است و مشروعیت بین‌الملل حتی برای آمریکا نیز به شمار می‌آید. رهیافت دولت بوش نسبت به ۱۱ سپتامبر و عراق ترجیح آن کشور را بر استفاده از سازمان ملل نشان می‌دهد؛ کسب مشروعیت و اجازه سازمان ملل حتی برای قدرتمندترین دولت که رهبرش فعالانه در جستجوی به حداقل رساندن محدودیت‌های سیاسی و حقوقی بین‌المللی بر تصمیمات امنیت ملی خود می‌باشد، به اندازه کافی مهم است.

یادداشت‌ها

1. Robert Keohane, Multilateralism: An Agenda for Research, **International Journal** 45, No. 4 (Autumn 1990) P. 731.
2. Tom Keating, **Canada and World Order: The Multilateralist Tradition in Canadian Foreign Policy** (Toronto: McClelland & Stewart, 1993).
3. **Economist** (5 December 1998) p.16.

۴. بنگرید به:

- Roger Coate, **Unitateralism, Ideology, and U.S. Foreign Policy: The U.S. In and Out of UNESCO** (Boulder: Lynne Rienner, 1988).
5. Steven Holloway, "U.S. Unilateralism at the U.N: Why Great Powers Do Not Make Great Multilateralists", **Global Governance** 6, No: 3 (July - September 2000), pp. 361 - 81.
 6. John G. Ruggie, ed., **Multilateralism Matters** (New York: Columbia University Press, 1993), pp. 11, 25.

7. Peter F. Cowhey, "Elect Locally, Order Globally: Domestic Politics and Multilateral Cooperation", in *Ibid*.
8. Russell Hardin, **Collective Action** (Baltimore: Johns Hopkins University press, 1982), Cited in Ruggie, *Multilateralism Matters*, p. 34; Miles Kahler, *Multilateralism with Small and Large Numbers*; in Ruggie, *Multilateralism Matters*.
9. Holloway, *Op. Cit.*, p. 363

۱۰. بنگرید به:

- Robert Kagan, "The Benevolent Empire: **Foreign Policy**" 109 (Summer 1998) pp.24-35; Charles William Maynes. "The Perils of (and for) an Imperial America", **Foreign policy** 109 (Summer 1998): pp.36 - 41; and "Fareed Zakaria", "The Challenges of American Hegemony: Then and Now", **International Journal** 54, No. 1 (Winter 1998 /99): 9 - 27.
11. Martin Wight, **Power Politics** (Leicester, England: Leicester University Press, 1978), pp. 42 - 43, 66.
 12. David Mitrany, **A Working Peace** (London: Royal Institute of International Affairs, 1943), p. 41; Hedley Bull, **The Anarchical Society** (New York: Columbia University Press, 1977), pp. 108, 214.
 13. Inis Clancle, **Swords into Plowshares**, 4th ed. (New York: Random House, 1971), p. 73.
 14. Holloway, *Op. Cit.* p 365.
 15. Thomas M. Frank, **Nation against Nation: What Happened to the UN Dream and What the U.S. Can Do about It**, (New York: Oxford University Press, 1985), p. 230.

۱۶. برخی از مطالعات گذشته در مورد رأی‌دادن در سازمان ملل عبارتند از:

- Margaret Bull, Bloc Voting in the General Assembly, "**International Organization** 5, No. 1 (winter 1951)PP. 3 - 31; Thomas Hovel, **Africa in the United Nations** (Evanston, III: Northwestern University Press, 1963); Haguard Alker and Bruce Russett, **World Politics in the General Assembly** (New Haven: Yale University press, 1965); Russett, Discovering Voting groups in the United Nations, **American Political Science Review** 60, No, 2 (June 1966)pp. 327 - 339; Hanna Newcombe et al., "United Nations Voting Patterns", **International Organization** 24. No.1 (Winter 1970)pp. 100 - 121; Richard Powers, "United Nation Voting Alignments: A New Equilibrium", **Western Political Quarterly** 33, No.2 (June 1980)pp. 167-184; Steven K. Holloway, "Forty years of United Nations General Assembly Voting", **Canadian Journal of Political Science** 23, No. 2 (June 1990)pp. 279-2; Holloway and Redrey Tomlinson, "The New World Order and General Assembly: Bloc Realignment at the UN in the Post - Cold War World", **Canadian Journal of Political Science** 28, No. 2 [June 1995]pp. 227-254; Soo Yeon Kim and Russett, "The New Politics of Voting

Alignments in the United Nations General Assembly”, **International Organization** 50, No.4 (Autumn 1996)pp. 629-652.

17. Richard Jackson, **The Non-Aligned, the UN, and The Superpowers** (New York: Praeger, 1983).

۱۸. در اینجا تعريف جو هيگين [Joe D. Hagan] از رژيم سياسی مد نظر است: گروه سياسی خاص، يا ائتلافی از گروه‌ها که عالیترین ارگانهای دارای اقتدار سياست گذاری حکومت ملی را در کنترل دارد. بنگريد به:

Hagan, **Political Opposition and Foreign Policy in Comparative Perspective** (Boulder: Lynne Rienner, 1993) p. 2.

لازم به یادآوری است که در دموکراسی ها، تغيير کارکنان عالی رتبه زمانی اتفاق می افتد که احزاب سياسی که حکومت را شکل می دهند تغيير کنند.

۱۹. رياست جمهوری‌های آمريکا از اواسط دهه ۱۹۶۰: جانسون (دموکرات)، ۱۹۶۹ - ۱۹۶۳؛ نیکسون (جمهوریخواه)، ۱۹۷۴ - ۱۹۶۹؛ فورد (جمهوریخواه)، ۱۹۷۷ - ۱۹۷۴؛ کارتر (دموکرات)، ۱۹۸۱ - ۱۹۷۷؛ ريگان (جمهوریخواه)، ۱۹۸۹ - ۱۹۸۱؛ بوش (جمهوریخواه)، ۱۹۹۳ - ۱۹۸۹؛ کلينتون (دموکرات)، ۲۰۰۰ - ۱۹۹۳؛ بوش (جمهوریخواه)، حال - ۲۰۰۰؛ نمايندگان آمريکا در سازمان ملل از ۱۹۶۸:

George Ball, 1968; James Russell Wiggins, 1968 - 1969; Charels Yost, 1969 - 1971; George Bush, 1971 - 1973; John Scali, 1973 - 1975; Daniel Patrick Moynihan, 1975 - 1976; William Scranton, 1976 - 1977; Andrew Young, 1977 - 1979; Donald McHenry, 1979 - 1981; Jeane kirkpatrick, 1981 - 1985; Vernon Walters, 1985 - 1989; Thomas Pickering, 1986 - 1992; Edward Perkins, 1992 - 1993; Madeleine k. Halbright, 1993 - 1996; Bill Richardson, 1997 - 1998; Richard Halbrook, 1999 - 2001; John Rbert Bolton 2005 - present .

20. Hanna Newcombe et al. **Nations on Record: United Nations General Assembly Roll - Call Votes, 1946-1973** (Dundass, ont, : Peace Research Institute, 1975); New comb et al, **Nations on Record: United Nations General Assembly roll - call votes, 1974 - 1977** (Dundas, ont: Peace Research Institute, 1981); New combe et al., **Nations on Record: United Nations General Assembly Roll - Call Votes 1978 - 1983** (Dundas, ont: Peace Research Institute, 1986).

21. Holloway, Op. Cit. p 368.

۲۲. برای مشاهده منبع جدول بنگريد به:

Hanna Newcombe et al., **Nations on record: United Nations General Assembly Roll - Call Votes, 1946-1973** (Dundass, ont, : Peace Research Institute, 1975).

۲۳. داده‌های مربوط به سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۸۱ از:

Newcombe et al., **Nations on Record: United Nations General Assembly Roll – Call, Op. Cit.**

و داده‌های مربوط به سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۳ با استفاده از انتشارات سازمان ملل می‌باشد .

24. Holloway, Op. Cit. pp. 371 - 372

25. Ibid. p. 373

26. Holloway, Op. Cit., pp. 374-375.

۲۷. بنگرید به:

Anthony Tuo-Kofi Gadzey, **The Political Economy of Power: Hegemony and Economic Liberalism** (Houndsmill, England: Macmilian, 1994).

28. Holloway, Op. Cit, p 376 – 7.

29. Gadzey, Op. Cit, p. 3.

۳۰. بنگرید به:

Dana H. Allin, “The Atlantic Crisis of Confidence”, **International Affairs**, Vol. 80, No.2, (July 2004).

۳۱. بنگرید به:

Jacqueline Grapin, “A Crisis that Calls for U.S-EU Cooperation”, **European Affairs**, Summer / Fall 2003:

http://www.ciaonet.org/olj/ea/2003_fall/2003_fall_21.html

۳۲. بنگرید به:

Colin L. Powell, “A Strategy of Partnerships”, **Foreign Affairs** 83: 1, (Jan./Feb.2004), p.25.

۳۳. بنگرید به :

The Secretary General Address on the Launch of a Uniting Against Terrorism : Recommendations for a Global Counter – Terrorism Strategy, New York , 2 May 2006:

<http://www.un.org/unitingagainstterrorism/sgstatement.html>

34. S/RES/1373 (2001)

35. S/RES/1540 (2004)

36. S/RES/1267 (1999)

37. S/RES/1566 (2004)

۳۸. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

Written Statement of the U.S. Delegation for Inclusion in the Record of the Briefing by the Chairs of the 1267 Al-Qaeda / Taliban Sanction Committee, The 1373 Counter Terrorism Committee, and the 1540 Committee on Non-Proliferation of Weapons of Mass Destruction , in the Security Council, April 25, 2005: <http://www.un.int/usa/05-080.htm>.

۳۹. بنگرید به:

Letter from the U.S. to the President of the UN Security Council (A/2001/946), October, 2001.

۴۰. بنگرید به:

The National Security Strategy of the United States of America, September 2004, The White House, Washington, D.C. 15:
<http://www.whitehouse.gov/nsc/nss.pdf>.

۴۱. بنگرید به:

Note by The President of the Security Council (S/23500), January 31, 1992.

۴۲. بنگرید به:

Barbara Crossett, "Clinton Urges World Action on Terror", **New York Times**, (September 22, 1998).

۴۳. بنگرید به:

"Responsibility of the Security Council in the Maintenance of International Peace and Security", Security Council Resolution 1269, October 19, 1999.

44. Audrey Kurth Cronin, "Rethinking Sovereignty: American Strategy in the Age of Terrorism", **Survival** 44, No. 2, (Summer 2002), p. 123.

45. Ibid

46. Bruce Hoffman, "Terrorism: Trends and Prospects" in Ian O. Lesser, et al., **Countering the New Terrorism** (Santa Monica, Calif.: RAND, 1999), p. 10.

۴۷. بنگرید به:

"Threats to International Peace and Security Caused by Terrorist Acts", Security Council resolution 1377, November 12, 2001.

48. "Negroponte Discusses Post- 9/11 U.N. Agenda during House Appropriations Subcommittee Hearing", March 26, 2002:

<http://www.unausa.Org/newindex.asp?place>.

49. Mohammad Ayoob, "Humanitarian Intervention and State Sovereignty", **The International Journal of Human Rights** 6, No. 1 (Spring 2002), pp. 81-102.